

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و یکم، شماره پیاپی ۸۲/۱،
بهار و تابستان ۱۳۸۸، ص ۹۹-۱۳۴

پژوهشی درباره نقش اجتهاد در تشخیص موضوعات احکام*

سید جعفر علوی گنابادی^۱

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: Alavi.S.J@gmail.com

دکتر محمد تقی فخلعی

استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

Email: fakhlai@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

در فرایند استنباط احکام شرعی، همان گونه که بحث از حکم ضروری است، بحث و بررسی راجع به «معروض یا موضوع حکم» و آنچه در تعیین این معروض، دخالت دارد نیز اجتناب ناپذیر است. موضوعات احکام، دارای تنوع خاصی است و عوامل مختلفی در تشخیص آنها تأثیر گذار است. از میان این عوامل، «اجتهاد» بحثهای دامنه داری برانگیخته است. در پژوهش حاضر نقش و میزان تأثیر این عامل در تشخیص موضوعات احکام در دو حوزه شناسایی مفهومی و مصداق یابی به بحث کشیده شده است. این نقش در شناسایی مفهومی نیز در سه بخش موضوعات صرفه، مستنبطه شرعی و مستنبطه عرفی دنبال شده است. از این سه مورد، اجتهاد، تنها در موضوعات مستنبطه شرعی دخیل است. در موضوعات عرفی، گرچه اجتهاد مصطلح نقشی انحصاری ندارد ولی اظهار نظر فقیه به صورت جزئی، مجاز و حتی در مواردی لازم است. در سوی دیگر اجتهاد اصطلاحی را نمی توان عاملی مؤثر در مرحله مصداق یابی (تشخیص موضوعات خارجی) تلقی کرد.

کلید واژه‌ها: اجتهاد، موضوعات احکام، موضوعات صرفه، موضوعات مستنبطه

شرعی، موضوعات مستنبطه عرفی، موضوعات خارجی.

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۶/۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۷/۸/۱.
۱. نویسنده مسؤول این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده است.

طرح مسأله

فقیهان از جایگاهی عظیم و رسالتی سنگین - به ویژه در دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - در محافظت از کیان اسلامی و تبیین احکام الهی برخوردارند. آنان در طول تاریخ و در شرایط مختلف از هر فرصتی برای انجام این رسالت بهره برده‌اند که تألیفات دقیق و گسترده آنان، نمونه‌ای از این تلاش ارزشمند به شمار می‌رود. آنان به منظور تبیین وظیفه شرعی مکلفان و بیان دستورهای الهی، به بیان احکام بسنده نکرده؛ بلکه افزون بر آن در موضوع شناسی احکام و تبیین شرایط فعلیت حکم^۱ نیز به یاری مکلفان آمده‌اند. از این رو، در موارد فراوانی به اظهار نظر راجع به هر آنچه در معروض یک حکم دخالت دارد مانند «متعلق حکم»، «متعلق متعلق»، «شرایط فعلیت تکلیف»،^۲ «موضوعات خارجی» و «مصادیق احکام»، پرداخته‌اند.^۳

در این پژوهش برای سهولت کار از واژه «موضوع» برای این معنای گسترده یعنی «آنچه در معروض حکم، دخالت دارد» بهره گرفته می‌شود. گفتنی است معنایی که در اینجا از «موضوع» اراده شده، همان معنای اصطلاحی دانش منطبق است که بسیار فراتر از معنای اصطلاحی موضوع در دانش اصول است^۴ که البته برای همین معنای وسیع نیز در اصول، کاربردهای فراوانی وجود دارد.

۱. این تعبیر برگرفته از تعریفی است که اصولیان از موضوع حکم دارند. شهید صدر در تعریف «موضوع» می‌گوید: «موضوع الحکم مصطلح اصولی نرید به مجموع الاشياء التي تتوقف علیها فعلیة الحکم المجمعول». ترجمه: «موضوع حکم، اصطلاحی اصولی است که منظورمان از آن، تمام چیزهایی است که فعلیت حکم مجمعول، به آن بستگی دارد» صدر، *دروس فی علم الاصول*، ۱/۱۰۷.

۲. عباراتی هم چون «حکم»، «متعلق حکم»، «متعلق المتعلق» و «شرایط فعلیت تکلیف» در دانش اصول، معانی و کاربردهای خاص خود را دارد که تعریف دقیق آنها را به جایگاه مناسب خود، موکول می‌کنیم.

۳. «نصف توضیح المسائل، تشخیص موضوعی است و کار فقیه در فروع، پنجاه درصد، کارشناسی موضوعی است» مکارم شیرازی، *مجله نقد و نظر*، ۱۸/۵.

۴. مراد از موضوع در اصطلاح اصولی آن چیزی است که وجود آن در متعلق حکم، مفروض گرفته شده است؛ مانند عاقل بالغ مستطیع. به عبارت دیگر، «موضوع»، مکلفی است که از وی فعل یا ترک عملی خواسته شده است با تمام قیود و شرایط آن که همان عقل و بلوغ و مانند آن می‌باشد» نائینی، *فوائد الاصول*، ۱ و ۱۴۵/۲ و نیز ر ک: صدر، *دروس فی علم الاصول*، ۱/۱۰۷. اما موضوع در منطبق به هر چیزی گفته می‌شود که در یک قضیه حملیه بر آن حکم می‌شود و به دیگر سخن، موضوع در منطبق، همان محکوم علیه است ر ک: مظفر، *المنطق*، ۱۵۳.

به هر حال، همان گونه که بحث از حکم در استنباط فقهی ضروری است، بحث و بررسی راجع به «معروض حکم» و آنچه در تعیین این معروض، دخالت دارد نیز اجتناب ناپذیر خواهد بود. در واقع شناخت دقیق و کامل «معروض حکم»، شرط لازم برای عمل به آن حکم به شمار می‌رود. افزون بر این، نگاهی به عوامل اختلاف فتاوا اهمیت این بحث را روشتر می‌کند. چه با این نگاه در می‌یابیم که یکی از عوامل مؤثر در این زمینه، اختلاف نظر در مسائلی است که در «معروض حکم» دخالت دارد؛ به گونه‌ای که اگر فقیهان در این موارد و به لحاظ «معروض حکم»، هم نظر باشند، دیگر راجع به حکم آن، اختلافی نخواهند داشت. اما سخن این جاست که چگونه می‌توان به تشخیص صحیح در موضوعات احکام رسید؟ فقیهان چه تدابیری در بحث موضوع شناسی اندیشیده‌اند تا با استفاده از آن، میزان خطا در موضوع شناسی به پایینترین سطح خود برسد؟

موضوعات احکام، دارای تنوع خاصی است و عوامل مختلفی در تشخیص آنها تأثیر گذار است. تعیین این عوامل و میزان تأثیر هر یک، بسیاری از اشتباهها را تصحیح می‌کند و اختلاف فتاوا را کاهش می‌دهد. از این عوامل می‌توان به اجتهاد؛ عرف عام؛ عرف خاص، تشخیص مکلف، دقت‌های علمی و عقلی و نشانه‌های تعبیدی اشاره کرد که از میان آنها «اجتهاد» از جایگاه خاصی برخوردار است و در پژوهش حاضر نقش و میزان تأثیر این عامل در تشخیص موضوعات احکام بررسی خواهد شد. این نکته راهم باید افزود که مقصود از اجتهاد در محل بحث همان مفهوم اصطلاحی آن در دانش اصول، یعنی «به کار بستن نهایت سعی و تلاش به منظور به دست آوردن حجت در احکام شرعی و یا تعیین وظیفه عملی در صورت دست نیافتن به چنین حجتی» است (خویی، مصباح الاصول، ۴۳۴/۳)

سؤال اساسی این است که «اجتهاد» با همین تعریف اصطلاحی تا چه میزان در تشخیص و تبیین موضوعات احکام نقش دارد؟ مجتهد، حکم حرمت را برای «غنا»

استنباط می‌کند؛ اما بیان چیستی غنا به عهده کیست؟ آیا بر عهده فقیه است و تبیین این چیستی بخشی از عملیات استنباطی و اجتهادی است یا او را در این باره شأنی نیست؟ در موضوعات خارجی یا همان شبهات مصداقیه، چه باید کرد؟ آیا اگر مجتهدی درباره مصداقی خارجی اظهار نظر کرد و مثلاً فردی را عادل معرفی کرد و یا مایعی را خمر دانست، باید از نظرش تبعیت کرد؟

در پاسخ به اینگونه پرسشها، نخست می‌بایست مراحل موضوع شناسی را از یکدیگر تفکیک کرد؛ چه این که دیدگاه فقیهان در این مراحل، یکسان نیست. برای موضوع شناسی سه مرحله بایستی در نظر گرفت:

أ) یافتن ارتباط بین حکم و موضوع؛ بدین معنا که حکم در مرحله جعل و تشریح بر چه موضوعی بار شده است و حکم مستفاد از ادله اربعه، مربوط به کدام موضوع است؟ مثلاً در بحث سبق و رمایه، آیا آنچه از حکم حرمت شرط بندی استثنا شده و موضوع حلیت، قرار گرفته، تنها مسابقه با اسب، الاغ، شتر، فیل و تیر اندازی است یا هرگونه تمرینی که برای آمادگی رزمی و دفاعی باشد، استثنا شده است. تشخیص این که موضوع واقعی حکم، کدامیک است، در مرحله اول موضوع شناسی، انجام می‌شود.

ب) شناسایی مفهومی موضوع؛ به عنوان مثال، غنایی که حکم آن حرمت است، به چه چیز اطلاق می‌شود و حدود مفهومی آن کدام است؟ منظور از «غنیمت» که موضوع وجوب خمس است، چیست؟

ج) مصداق یابی موضوع؛ این که کدام مورد عینی و خارجی، مصداق فلان موضوع است،

از این سه مرحله، تنها مراحل دوم و سوم یعنی «شناسایی مفهومی» و «مصداق یابی» به بحث این مقاله مربوط است.

شناسایی مفهومی

در این مرحله، افزون بر بحث «شناسایی مفهومی» به بحث «مصادق یابی از طریق مفهوم شناسی» نیز می‌پردازیم. توضیح این که «مصادق یابی» به دو قسم، قابل تقسیم است؛

۱. مصادق یابی از طریق مفهوم شناسی. در این مورد، ابهام در مصادیق است که به طور نهایی به نامشخص بودن مفهوم بر می‌گردد. به دیگر سخن، در مرحله نخست، سؤال در ناحیه مصادق، مطرح می‌شود؛ اما در واقع، سؤال مزبور، به این دلیل است که نمی‌دانیم آیا محدوده مفهوم مورد نظر به گونه‌ای است که شامل این مصادق هم می‌شود یا خیر؟ یعنی اصل ابهام در ناحیه مفهوم است. بدین ترتیب، اولاً در این موارد، از مصادق پی جویی می‌شود؛ و ثانیاً ابهام موجود، ناشی از ابهام در مفهوم است.

۲. تشخیص موضوعات خارجی؛ در برخی موارد شک ما از ناحیه حدود مفهوم نیست؛ بلکه در خصوصیات خارجی مصادق است. یعنی معلوم نیست آیا این فرد خارجی، دارای خصوصیت «الف» است تا مصادقی از مصادیق مفهوم مورد نظر باشد یا چنین خصوصیتی ندارد تا از آن مفهوم، خارج شود. گاه از چنین مثالهایی به «شبهه موضوعیه» تعبیر می‌شود. در این موارد نیز همچون قسم قبلی باید به دنبال مصادق بود؛ اما تردید، ناشی از خود مصادق است نه مفهوم. به هر حال، در بررسی نقش اجتهاد، «مصادق یابی از طریق مفهوم شناسی» به مرحله «شناسایی مفهومی» ملحق شده و از هر دو بحث به ضمیمه هم سخن به میان می‌آید.

مرحله «شناسایی مفهومی» و بخش الحاقی آن، از تنوع خاصی برخوردار و دارای حوزه‌های مختلفی است. دیدگاه فقیهان در برخی از این حوزه‌ها یکسان و در بعضی متفاوت است. از این رو، به منظور بررسی دیدگاههای مزبور، نخست باید اقسام موضوع را تبیین کرد و سپس به نقل و نقد آنها در هر یک از این اقسام پرداخت. موضوعات احکام از جهت چگونگی تشخیص به دو گونه تقسیم می‌شوند:

أ) موضوعات صرفه ب) موضوعات مستنبطه؛ موضوعات مستنبطه نیز دارای دو قسم‌اند: (۱) مستنبطه شرعی (۲) مستنبطه عرفی. مستنبطه عرفی هم به دو نوع «مستنبط عرف عام» و «مستنبط عرف خاص» قابل تقسیم است و اینک به نقل و بررسی دیدگاه مجتهدان در هر یک از اقسام ذکر شده، می‌پردازیم:

موضوعات صرفه

موضوعات صرفه همان موضوعاتی است که تشخیص مفهوم آنها نیازمند استدلال نیست؛ یعنی به قدری واضح است که هر کسی آن را می‌فهمد (نک: صنفور، ۹۱۵). مفهوم موضوعات مزبور، کاملاً واضح است و نیازی به کارشناسی ندارد. بنابراین شناسایی مفهومی راجع به این گونه موضوعات مطرح نیست تا صحبت از عوامل مؤثر در این شناسایی به میان آید. از این رو، اجتهاد هیچ نقشی در مفهوم شناسی آنها ندارد؛ و مجتهد در این زمینه، دارای شأن و رسالت خاصی نیست. تنها نکته‌ای که ممکن است ابهام‌آمیز باشد، تشخیص مصادیق خارجی است که - به فضل الهی - در مباحث آینده به تفصیل از آن سخن به میان خواهد آمد. به طور مثال، مفهوم «آب» برای همه روشن است و اجتهاد، کمکی به فهم بهتر «آب» نمی‌کند؛ چرا که مفهوم آب جزء «موضوعات صرفه» است و از این رو در فهم آن بین مجتهد و مقلد فرقی وجود ندارد. اما ممکن است در مصادیق خارجی «آب» ابهاماتی وجود داشته باشد که مثلاً این مایع، آب است یا شراب؛ تشخیص موضوعات خارجی و مباحث مربوط به آن همان است که در بحث قبل از آن صحبت شد. به هر حال به نظر می‌رسد راجع به بحث شناسایی مفهومی در موضوعات صرفه، مخالفی بین مجتهدان، وجود ندارد بزرگانی چون: صاحب غرره (طباطبایی یزدی، ج ۵۷/۱) بروجردی (طباطبایی یزدی ۵۸/۱)، سید محسن حکیم (۱۰۵/۱)، خویی (التنقیح، الاجتهاد والتقلید، ۴۱۲) و تبریزی^۱ از جمله عالمانی هستند که موضوعات صرفه را غیر تقلیدی دانسته‌اند.

۱. <http://tabrizi.org/index.php?W3Village=boo/tanqih> ۱/۹.

گفتنی است برخی موضوعات در نگاه اول، جزء موضوعات صرفه به شمار می‌روند؛ اما با توجه به مصادیق مبهمی از آنها بایستی آنها را از این قسم، خارج و در ضمن «موضوعات مستنبطه عرفی» بررسی کرد. مفاهیمی مانند «خط»، «جهر و اخفات» و «مجسمه» از این قبیل اند.

موضوعات مستنبطه شرعی^۱

موضوعات مستنبطه شرعی موضوعات احکامی است که تشخیص مفهوم و شناسایی حدود و خصوصیات آن نیازمند مراجعه به منابع دینی و دقت نظر و استدلال است. موضوعاتی که اساساً به وسیله شارع ایجاد شده‌اند و پیش از آن حتی اگر عناوین و اسما آنها نزد عرف متداول بوده لیکن اطلاق آنها بر هیأت ترکیبی معین پس از جعل و اختراع شارع اسلام صورت گرفته است. در این باره باید از عناوین عبادات چون صلات و صوم و حج و وضو و تیمم به عنوان مثالهای بارز یاد کرد.

ممکن است موضوعاتی که پیش از اسلام به گونه ای میان مردم به کار می‌رفته و معانی عرفی از آنها اراده می‌شده؛ در پی آن شارع مقدس با تصرف در آن مفاهیم و ایجاد تغییراتی در آنها، همان مفهوم را با سعه و ضیق جدیدی ارائه کرده است از قبیل عناوین عقود و معاملات چون بیع و اجاره و نکاح و عناوین دیگری چون غنا نیز جزء موضوعات شرعی به شمار آید. لیکن بر اساس نظر دیگر افزودن قیدی در مقام مطلوبیت شرعی سبب نمی‌شود که این موضوعات از حقایق لغوی و عرفی خود فاصله بگیرند و وضع شرعی جدیدی بیابند (اراکی، ۶۹/۱).

به هر حال تشخیص موضوعات شرعی با تفصیل جزئیات آن نیازمند تخصص

۱. در شروع این بحث یاد آوری نکته ای ضروری است و آن این که بحث از موضوعات شرعی چون صلات و صوم و زکات و حج، اعم از باور آوردن به حقیقت شرعیه است چه این که خواه به حقیقت شرعیه یعنی وضع این الفاظ در عصر شارع باور آوریم یا به حقیقت متشرعه گرایش یابیم و یا حتی بر این باور شویم که این عناوین در عصر قبل از اسلام نیز به کار می‌رفته و در دوران اسلام حقیقت لغوی بوده است باز چاره ای نداریم جز این که ساختار نوین شرعی آنها در عصر اسلام و پیرو تعالیم شارع مقدس را باور آوریم و در این صورت است که از آنها به عنوان موضوعات شرعی باید یاد کرد.

ویژه یعنی همان اجتهاد است و از غیر مجتهد، چنین تشخیصی ساخته نیست. بنابراین در تشخیص مفهومی این دسته از موضوعات، تنها نظر مجتهدان پذیرفتنی است؛ و اجتهاد، نه تنها عاملی مؤثر که عاملی منحصر در شناسایی مفهومی این قسم از موضوعات به شمار می‌رود. یعنی پاسخ به سؤالهایی از قبیل «نماز، دارای چه اجزایی است؟» «روزه چیست؟» «خمس به چه معناست؟» «وطن شرعی کدام است؟» جز با استنباط از دلیل شرعی به دست نمی‌آید و تنها اجتهاد است که استنباط را به ثمر می‌نشانند.

تمام مجتهدان در این مسئله هم نظرند و اختلافی بین آنها دیده نمی‌شود. به باور صاحب عروه، تقلید در موضوعات مستنبطه شرعی مانند نماز و روزه و غیره، جریان دارد؛ همچنان که در احکام عملی جاری است» (طباطبایی یزدی، ج ۵۸/۱).

موضوعات مستنبطه عرفی

موضوعات مستنبطه عرفی موضوعات احکامی است که تشخیص مفهوم و شناسایی حدود و خصوصیات آن نیازمند مراجعه به منابع عرفی و فحص و بررسی دقیق توأم با استدلال است و از سنخ موضوعات صرفه نیست که تشخیص آنها برای هرکس واضح باشد.

شارع نسبت به موضوعات مستنبطه عرفی، تنها به بیان حکم آنها اکتفا کرده و با این که موضوعات مزبور، نیازمند دقت نظر و استنباط است، راجع به آنها اظهار نظری نکرده است. نیاز موضوعات مزبور به دقت نظر و استنباط می‌تواند ناشی از عوامل مختلفی باشد. به عنوان مثال، نامعلوم بودن معنای لغوی، تخصصی بودن موضوع و یا اختلافی که میان اهل عرف وجود دارد، هر یک می‌تواند علتی برای به وجود آمدن ابهام در موضوع تلقی شود. از این رو، موضوعات مستنبطه عرفی را می‌توان در ذیل دو عنوان «عرف عام» و «عرف خاص» بررسی کرد. «عرف عام» موضوعاتی را در بر می‌گیرد که برای تعیین آنها می‌بایست به عموم مردم مراجعه کرد و میزان را فهم شایع

در بین مردم قرار داد؛ اما «عرف خاص» موضوعاتی را شامل می‌شود که تعیین آنها به نظر گروه خاصی از مردم بستگی دارد و در موارد مختلف، می‌بایست به گروه‌های متفاوتی مراجعه کرد.

بیشتر فقیهان «موضوعات مستنبطه عرفی» را به دو بخش موضوعات «عرفی» و «لغوی» تقسیم کرده و سپس به اظهار نظر در مورد آنها پرداخته‌اند (نک: طباطبایی یزدی، ۵۸۷/۱؛ حکیم، ۱۰۵/۱؛ خویی، *التنقیح، الاجتهاد والتقلید*، ۴۱۲؛ مکارم شیرازی، *تعلیقات علی العروة الوثقی*، ۱۰) مقصود آنان از موضوعات لغوی ظاهراً موضوعاتی است که بر وضع لغوی خود باقی مانده و کاربردهای عرفی تغییری در آنها بیار نیآورده است. بدیهی است که مرجع تعیین مفاهیم این دسته موضوعات، لغویان هستند و راه دستیابی به این مفاهیم تتبع در آثار اصحاب معاجم لغوی در حد اطمینان آور است. اما موضوعات عرفی آن دسته موضوعاتی هستند که در کاربرد های شایع خود نزد اهالی عرف از حقیقت لغوی خود فاصله گرفته‌اند اعم از این که حقیقت عرفیه یافته و یا به عنوان مجاز شایع به کار رفته باشند. برای نیل به مفاهیم آنها رجوع به اقوال لغویان کفایت نمی‌کند بلکه این مفاهیم با مطالعه وسیع در احوال عرف به دست می‌آید. این نکته نیز افزودنی است که مقصود از عرف - در کثیری از موارد - عرف زمان صدور خطابات شرعی کتاب و سنت است. به تعبیر دیگر احکام شرعی بر روی مفاهیم عرفی زمان صدور محمول واقع شده است. به طور مثال از موضوع غنا می‌توان یاد کرد که گرچه لغوی آن را صوت مُرَجَع معنا کرده باشد لیکن در کاربردهای عرفی بعدی چه بسا قیدی چون مُطَرَب بودن بر آن افزوده شده است. موضوعات فقهی دیگر چون مدعی و مُنکِر و شرط نیز از همین قبیل‌اند و رجوع به منابع لغت نمی‌تواند در باره آنها بی‌نیازی آورد بلکه بایستی در فهم آنها به معیار های عرفی رجوع کرد.

به هر حال در این قسم از موضوعات بر خلاف دو قسم پیشین، اتفاق نظری بین عالمان دینی دیده نمی‌شود، صاحب عروه. از فقیهانی است که به این بحث

پرداخته‌است. پس از وی بسیاری از فقیهان دیگر نیز در حاشیه *عروة الوثقی*، نظر خود را تحت دو عنوان «موضوعات لغوی» و «موضوعات عرفی»، مطرح کرده و بعضی دلیل دیدگاه خود را نیز بیان کرده‌اند. گرچه در کتاب مزبور، این دو عنوان («موضوعات لغوی» و «موضوعات عرفی») به تفکیک بیان شده؛ اما به نظر می‌رسد رأی فقیهان در هر دو مورد یکسان است؛ یعنی کسانی که تقلید در موضوعات لغوی را روا دانسته‌اند، تقلید در موضوعات عرفی را هم توصیه کرده‌اند؛ عالمانی هم که تقلید در موضوعات لغوی را جایز نشموده‌اند، تقلید در موضوعات عرفی را نیز مانع شده‌اند. به دیگر سخن برخی اجتهاد را به عنوان عاملی مؤثر در تشخیص موضوعات مستنبطه عرفی پذیرفته‌اند و برخی با تأثیر اجتهاد در تشخیص موضوعات مزبور، مخالفت ورزیده‌اند. این دیدگاهها در دو بخش تحت عناوین «موافقان و مخالفان تأثیر اجتهاد»، مطرح می‌شود.

موافقان تأثیر اجتهاد

تمام فقیهان به جز معدودی از آنان، «موضوعات مستنبطه عرفی» را قابل تقلید دانسته‌اند. از جمله شیخ عبدالکریم حائری، سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله بروجردی و بعضی دیگر به صراحت و بدون توضیح خاصی، گفته‌اند: «چاره‌ای جز تقلید در موضوعات مستنبطه، مانند نماز، روزه، غنا، جذع، ثنی^۱ و مانند آن، وجود ندارد» (طباطبایی یزدی، ج ۱/۵۷ و ۵۸).^۲ برخی مختار خویش را با توضیح بیشتری بیان کرده‌اند. مرحوم نایینی در این زمینه گفته است:

موضوع مستنبط - مانند این که معنای صعید، «تراب خالص» است یا مطلق

۱. این دو واژه، هر کدام برای سن معینی از برخی چهارپایان به کار می‌رود.
 ۲. «اما التقليد فی الموضوعات المستنبطه كالصلاة والصيام والغناء والجذع والثنی ونحوها فلامناص عنه». فیاض، ۳۲/۱. گفتنی است اگر بتوان از کلام شیخ انصاری که یکی از موارد افتا را «موضوعات استنباطیه» معرفی کرده است، اطلاقی گرفت، ایشان را نیز می‌توان از موافقان تقلید از موضوعات مستنبطه عرفی دانست. کلام مذکور، چنین است: «اللفقیه الجامع للشرائط لمنصب ثلاثة: أحدها: الإفتاء فیما یحتاج إليها العامی فی عمله، ومورد المسائل الفرعیة، والموضوعات الاستنباطیة من حیث ترتب حکم فرعی علیها. ولا إشکال ولا خلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه، إلاً ممن لا یری جواز التقليد للعامی» انصاری، ۵۴۵/۳.

«سطح زمین» [یعنی همان موضوع لغوی] - به خودی خود، تقلید بردار نیست؛ اما به جهت این که به دنبال این موضوع، حکم شرعی جواز تیمم و ... قرار می‌گیرد، موردی برای تقلید خواهد بود (طباطبایی یزدی، ج ۵۷/۱).

محمد حسین کاشف الغطا معیاری کلی برای سنجش موضوعات، معرفی کرده و گفته است: ملاک تقلید در موضوعات، عرفی یا لغوی بودن یا چیز دیگر نیست؛ بلکه معیار، کلی یا جزئی بودن موضوعات است. (طباطبایی یزدی، ج ۵۷/۱). به دیگر سخن، تعیین مفاهیم به عهده شارع و تشخیص مصداق به عرف واگذار شده است و تقلید، تنها در مفاهیم شایسته است. به عنوان مثال راجع به این که منظور شارع از واژه «صعید»، مطلق وجه الارض است یا خاک به تنهایی مراد اوست، می‌بایست تقلید کرد ولی راجع به این که در خارج، چه چیز خاک است و چه خاک نیست، نمی‌توان تقلید کرد.

مرحوم حکیم این گونه موضوعات را دو قسم کرده و گفته است: در موضوعاتی که مفاهیم و حدودشان برای همه روشن بوده و نیازی به استدلال ندارند، بین مجتهد و مقلد فرقی نیست؛ اما در موضوعاتی که نیازمند استدلال هستند، مانند غنا و ظرف، باید تقلید کرد. اگر در این موارد، تقلید را جایز ندانیم، باید گفت اجتهاد یا احتیاط در موضوعات مزبور، بر همه واجب است؛ که بعید است کسی به این مطلب ملتزم شود. از این رو است که صاحب عروه و دیگران، تبیین این مفاهیم را در کتابهایی که برای بیان فتوا آماده شده است، گنجانده‌اند (۱۰۵/۱).

محقق خوبی نیز تقلید در موضوعات لغوی را پذیرفته است. ایشان در این باره می‌فرماید: «... نظریه درست این است که در تمام موضوعات مستنبطه، چه شرعی و چه غیر شرعی می‌بایست تقلید کرد؛ زیرا شک در این موضوعات، دقیقاً شک در احکام آنهاست و واضح است که مرجع در احکام شرعیه‌ای که بر موضوعات مستنبطه، مترتب می‌شود، مجتهد است. به عنوان مثال، مجتهد بنا را بر این می‌گذارد که اگر در اطراف

مرد نمازگزار، شخص دیگری از جنس مخالف، مشغول نماز شود، نمازش باطل است؛ مگر این که فاصله بین آن دو لاقلاً، ده ذراع باشد. معنای سخن مزبور، این است که نماز، عنوانی برای اجزا و شرایطی است که یکی از آن شرایط، قرار نگرفتن در پیرامون زنی است که مشغول نماز است. [مجتهد از یک نگاه، حکم را بیان کرده و از نگاه دیگر به حدود موضوع توجه داده است]. همین گونه است زمانی که مجتهد در رساله خویش می‌نویسد: غنا به صوتی گفته می‌شود که دارای ترجیع است؛ چه مطرب باشد و چه مطرب نباشد. معنای کلام مزبور این است که حرمت شرعی هم شامل صوت مطرب می‌شود و هم غیر مطرب؛ مشروط بر این که همراه ترجیع باشد (التفحیح) الاجتهاد والتقلید، (۴۱۲).

بنابراین برای بیان دقیق حکم شرعی می‌بایست موضوع نیز تعریف شود. از این رو، کسی که در عمل به احکام از مجتهدی تقلید می‌کند، در موضوعات احکام نیز ناگزیر از تقلید است؛ چه این که تبیین حکم بدون روشن شدن موضوع، امکان‌پذیر نیست.

آیت الله تبریزی موضوعات مستنبطه عرفی و لغوی را تقلیدی دانسته و در استدلال بر آن، چنین مثال زده است: اگر برای مقلد، معلوم نباشد که مراد از غنا هر صوتی است که زمینه طرب در آن باشد؛ - منظور از طرب، خروج نفس از حالت طبیعی است - یا به گونه‌ای از صوت گفته می‌شود که دارای ترجیع و تردید صدا در حلق است، گرچه در کلام باطل نباشد؛ و یا خصوص مواردی است که در ضمن کلام باطل ادا شود، در این صورت مقلد باید از هر اظهار نظری که مجتهد راجع به موضوع دارد، پیروی کند. مواردی مانند «گنج» و «صعید» نیز همین گونه است. مثلاً مقلد نمی‌داند «گنج» به هر مال پنهان در زمین گفته می‌شود یا تنها به طلا و نقره پنهان؛ آیا معنای «صعید»، «سطح زمین» است یا خصوص «خاک و شن»؟ در این موارد باید به نظر مجتهد، عمل کند. زیرا چه مجتهد، غنا را به صورت اول یعنی کلی تعریف کرده و

حکم آن را بیان کند و چه بگوید خصوص صوت مرجعی که در کلام باطل باشد، حرام است، در هر صورت، مجتهد حکم راجع به موضوعی بیان کرده و وظیفه مقلدی که نسبت به آن بی اطلاع است تبعیت از حکم است.^۱

آقای مکارم شیرازی نیز تقلید در بخش خاصی از موضوعات عرفی را می‌پذیرد. به نظر ایشان، فرد غیر مجتهد در موضوعاتی می‌تواند تقلید کند که فهم آنها نیازمند دقت نظر، سلامت ذوق، ممارست و احاطه به آنها باشد که فرد مقلد فاقد این اوصاف است (نک: بحوث فقهیه هامة، ۳۹۵؛ تعلیقات علی العروة الوثقی، ۱۰/۱).

برخی نیز به صورت کلی، موضوعاتی را که نیازمند استنباط است، تقلیدی دانسته‌اند. در استفتایی از محضر رهبر انقلاب آمده است:

نزد فقها معروف است که تشخیص موضوعات احکام به عهده خود مکلف است و وظیفه مجتهد، تشخیص حکم است، ولی در عین حال مجتهدین در بسیاری موارد، در تشخیص موضوعات احکام نیز اظهار نظر می‌کنند، آیا متابعت از نظر مجتهد در موضوع نیز واجب است؟

ایشان پاسخ گفته است: «تشخیص موضوع، موکول به نظر خود مکلف است و متابعت از مجتهد در تشخیص موضوع واجب نیست، مگر آن‌که به آن تشخیص اطمینان پیدا کند و یا موضوع از موضوعاتی باشد که تشخیص آن نیاز به استنباط دارد» (خامنه‌ای، رساله اجوبه استفتاءات/۱).

نقد و بررسی

گرچه موافقان نقش اجتهاد در تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» بسیارند؛ اما در کلام بیشتر آنان دلیلی بر این موافقت بیان نشده است و به نظر می‌رسد مجموع دلایلی هم که در کلام سایرین دیده می‌شود را نیز در دو مورد می‌توان خلاصه کرد و اینک هر یک به همراه نقد آن تقدیم می‌شود.

۱. <http://tabrizi.org/index.php?W3Village=boo/tanqih/9>.

دلیل نخست: تبعیت موضوع از حکم

موضوع به خودی خود تقلید بردار نیست؛ اما از آنجا که برای فهم احکام، باید موضوع نیز شناخته شود، همانگونه که در حکم، تقلید لازم است، در موضوع هم باید تقلید کرد (نک: طباطبایی یزدی، ۵۷/۱ و خویی، *التنقیح، الاجتهاد والتقلید*، ۴۱۲) بر این دلیل دو نقد، وارد است:

نخستین نقد، اشکالی نقضی است؛ به این بیان که اگر استدلال مزبور، صحیح باشد، می‌بایست تشخیص موضوعات خارجی هم تقلیدی باشند. زیرا به همان شیوه‌ای که مستدل، «موضوعات مستنبطه عرفی» را تقلیدی دانست، باید تشخیص مصداق خارجی را نیز قابل تقلید معرفی می‌کرد. چه این که به عنوان مثال، وقتی مجتهدی اعلام می‌کند صدایی خاص از خواننده‌ای مشخص، مصداقی برای صوت مُرَجَّع است، معنایش بیان حکم شرعی آن مصداق است. بر اساس استدلال مذکور، مجتهد در اینجا نیز به تبیین حکمی شرعی پرداخته که تقلید در آن، تقلید در حکمی شرعی است. بنابراین همان طور که تعریف «موضوعات مستنبطه عرفی» به نوعی تبیین حکم شرعی است، بیان موضوعات خارجی هم، گونه‌ای از حکایت حکم شرعی است؛ و این در حالی است که عموم فقیهان حتی خود محقق خویی، تقلید در تشخیص موضوعات خارجی را ممنوع دانسته‌اند.

نقد دوم همراه با بیانی تحلیلی است. با توجه به این که مبنا و دلیل اصلی تقلید در احکام شرعی، سیره عقلا در رجوع جاهل به عالم است، باید دید این سیره در چه مواردی ساری و جاری است و در چه مواردی چنین نیست. به دیگر سخن، ملاک اصلی در جواز تقلید و تأثیر گذاری اجتهاد، این نیست که هر تقلیدی که به تقلید در حکم انجامد، جایز و سایر تقلیدها ممنوع‌اند؛ بلکه بنای تقلید، سیره عقلا در رجوع به کارشناس و خیره است. معلوم است که در هر کاری تخصصی ویژه لازم است. با این نگاه، مثالهای مستدل را دوباره مرور می‌کنیم. تبیین معنای نماز، نوعی از موضوع

شناسی است و بیان موضوعی از موضوعات مستنبطه شرعی، یافتن تعریف دقیقی از نماز با تمام قیود و شرایطش به اجتهاد نیاز دارد و عملی تخصصی است. بنابراین مورد سیره عقلا رجوع به متخصص آن یعنی مجتهد است.

رسیدن به حکم غنا نیز نیازمند تخصص اجتهادی است و غیر مجتهد به حکم سیره عقلا ناگزیر از مراجعه به مجتهد است. اما تشخیص معنای غنا گر چه ممکن است تخصصی باشد، ولی آن تخصص، لزوماً اجتهاد اصطلاحی نیست؛ بلکه در موارد مختلف، کاملاً متفاوت است. به عنوان مثال، در موضوعات لغوی، تخصصی که برای تشخیص مفهوم لازم است، لغت شناسی است نه اجتهاد مصطلح. حال اگر مجتهدی، لغت شناس ماهری هم بود، می توان به لحاظ تخصص دوم وی به او مراجعه و از او تقلید کرد؛ این در واقع، تقلید از مجتهد نیست بلکه پذیرش قول لغوی پس از حصول اطمینان است. بنا بر این برای شناخت چنین موضوعی، نمی توان اجتهاد را به عنوان عاملی تأثیرگذار معرفی کرد. اما در خصوص موضوعات عرفی نباید از نظر دور داشت که فهم و استنباط فقیه به دلیل احاطه ذهن و ممارست در ادله و شواهد نصی و تاریخی از هر کس دیگری در تشخیص این مفاهیم به واقع نزدیکتر است و شاید بتوان تلاش فقیه در این زمینه را به مثابه یک عملیات اجتهادی و استنباطی تمام عیار به شمار آورد. ولی پرسش این است که آیا کسب این مهارت شأن اختصاصی فقیه است و کس دیگری را حق ورود به این عرصه نیست؟ چنین به نظر نمی رسد.

به هر حال برای جواز تقلید در «موضوعات مستنبطه عرفی» نمی توان به بازگشت آن به تقلید در احکام، استدلال کرد.

دلیل دوم: استبعاد اجتهاد یا احتیاط در موضوعات

همان طور که برای فراغ ذمه از تکلیف، تنها سه راه وجود دارد: اجتهاد، احتیاط و تقلید؛ برای تشخیص موضوعاتی که نیازمند استنباط اند مانند «صعید» و «غنا» نیز همین سه شیوه پذیرفتنی است. بنابراین در صورت نپذیرفتن شیوه تقلید، بر مکلف

واجب است برای تشخیص این موضوعات یا اجتهاد کند و یا احتیاط؛ و چون هیچ یک از این دو روش را نمی‌توان به تمام غیر مجتهدان توصیه کرد، تنها تقلید را باید برای غیر مجتهد، برگزید (حکیم، ۱۰۵/۱).

این دلیل نیز تأمل برانگیز است و نقد سه گانه ای راجع به آن مطرح می‌شود.

یکم: این نکته صحیح است که تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» نیازمند استدلال و استنباط است و برای استدلال و تشخیص، تخصصی ویژه لازم است؛ اما - همان گونه که در گذشته نیز یادآوری شد - این تخصص، همواره اجتهادِ مصطلح نیست. آری؛ اجتهاد برای شناسایی «موضوعات مستنبطه شرعی» ضروری است؛ ولی مهارت اجتهاد، دست کم برای همه «موضوعات مستنبطه عرفی» ضرورتی ندارد. نباید این حق را از موضوع شناس عرفی زوال آورد که بتواند با اعمال روش استنباطی در قراین و احوال عرفی و یا تتبع در آثار لغوی به نتایج اطمینان بخش تری نسبت به فقیه مرجع خود دست یابد. بر این اساس، باید گفت: تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» اعم از لغوی و غیر لغوی مانند صعید و غنا منحصر به آن سه شیوه نیست؛ و ممکن است کسی نه مجتهد باشد، نه مقلد و نه محتاط؛ بلکه لغت شناس و عرف شناس ماهر باشد و بتواند مفهوم صعید و غنا را تشخیص دهد. بنابراین نمی‌توان با برهان سبر و تقسیم یعنی حذف موارد اجتهاد و احتیاط، تقلید را نتیجه گرفت؛ چه گزینه دیگری هم وجود دارد که آن هم تخصص غیر مجتهد در تشخیص موضوع است.

دوم: حتی در صورت انتخاب گزینه تقلید، لازم نیست در همه حال از مجتهد، تقلید کند؛ بلکه در موارد تعارض میان قول فقیه و کارشناس عرفی دیگر بایستی به ملاک اعلم بودن گفته هر یک را که اطمینان آورتر است ترجیح دهد. به دیگر سخن، این درست است که تقلید، راهی برای تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» است؛ ولی تقلید از کارشناسان تشخیص موضوع، اعم از مجتهد و غیر مجتهد و برای کسانی که هیچ تخصصی ندارند، تقلید از مجتهد تنها راه حل نیست و تقلید از کارشناس تشخیص

موضوع به ملاک اطمینان آوری پذیرفتنی است.

سوم: مستدلّ برای تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» سه راه، مطرح کرده که یکی از آنها اجتهاد است. اما به نظر می‌رسد - با توجه به آنچه در نقد نخست بیان شد - اساساً نمی‌توان اجتهاد به مفهوم کلاسیک یعنی توانمندی در استنباط احکام شرعی را ابزاری کارآمد برای این تشخیص معرفی کرد. چرا که استنباط موضوعات عرفی، توانمندی‌های دیگری را نیز می‌طلبد. تخصص‌هایی چون پزشکی، جامعه‌شناسی، لغت‌شناسی، جغرافیا، حقوق، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل و مانند آن در موارد مختلف، از جمله ضرورت‌های تشخیص چنین موضوعاتی است و این مسأله در موضوع شناسی مسایل نوپیدای فقهی اهمیت مضاعف می‌یابد. البته ممکن است مجتهدی افزون بر اجتهاد در برخی موارد دیگر مانند لغت نیز کارشناس بوده و دیدگاه‌های وی در آن حوزه نیز صائب باشد؛ اما اجتهاد به خودی خود چنین توانی ندارد. بنابراین نه تنها اجتهاد شیوه انحصاری در تشخیص موضوعات مزبور نیست بلکه لزوماً شیوه مطمئنی برای این منظور به شمار نمی‌رود.

بدین ترتیب، این دلیل نیز با توجه به سه نقدی که بر آن وارد شد، پذیرفتنی نیست.

نتیجه این که از مجموع آنچه موافقان تأثیر اجتهاد در موضوعات مستنبطه عرفی بیان کردند، دو دلیل به دست آمد و هر یک از دو دلیل دارای اشکالی بود که اهمیت آن را به عنوان دلیل تمام عیار ساقط کرد.

در پایان بحث از تأثیر اجتهاد در موضوعات مستنبطه عرفی ناگزیر از اذعان به نکته‌ای باید بود و آن این که فهم این قبیل موضوعات علاوه بر عوامل پیش گفته، چون مفاهیم لغوی و عرفی و سایر دانش‌های مورد نیاز گاه در گروهی مواردی چون کشف مناسبت حکم و موضوع، تحلیل قیودی که در لسان ادله نقلی ذکر شده و مانند آن نیز هست. به طور مثال برخی از فقها با تحلیل روایات باب غنا قید «در کلام باطل

بودن» را در مورد غنای حرام دخیل دانسته اند (نک: انصاری ۲۸۷/۱، خوانساری ۱۶/۳). بدیهی است که احاطه بر این امور، جزء شؤن انحصاری فقیه و بخشی از عملیات اجتهادی به معنای مصطلح است. این مسأله اجمالاً به مفهوم پذیرش نقش اصیل مجتهد در بخشی از عملیات موضوع شناسی در موضوعات عرفی است. جز اینکه در مثال مورد اشاره ممکن است گفته شود دخالت شارع در مسأله و افزودن قید معینی به موضوع، غنا را از سلک موضوعات عرفیه خارج کرده و در زمره موضوعات شرعیه در آورده است.

مخالفان تأثیر اجتهاد

به نظر می‌رسد سید محمد کاظم طباطبایی، مؤلف کتاب «عروة الوثقی» برجسته‌ترین شخصیتی است که نظر مجتهد را در هیچ یک از موضوعات مستنبطه، چه شرعی و چه عرفی، نافذ ندانسته و در این باره نوشته است: «جایگاه و مورد تقلید، احکام فرعی عملی است. بنابراین تقلید در اصول دین، مسائل اصول فقه، مبادی استنباط مانند نحو و صرف و موضوعات مستنبطه عرفی یا لغوی ... جریان نمی‌یابد» (طباطبایی یزدی، ج ۵۷/۱).

آقا مصطفی خمینی نیز با صاحب عروه، هم عقیده است؛ البته ایشان نه تنها نظر مجتهد را در این امور نافذ نمی‌داند بلکه افزون بر آن، دخالت فقیهان در موارد مزبور را ممنوع می‌شمارد. به نظر وی فقیه، تنها در موضوعاتی می‌تواند دخالت کند که شارع در آن موضوعات تصرف کرده و تعریفی خاص از آنها ارائه نموده و فهم آن را به مردم واگذار نکرده است. ایشان بر این باور است که اظهار نظر فقیهان در این گونه موضوعات، اولاً حجّت نیست؛ ثانیاً ثمره و فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌باشد؛ و ثالثاً این دخالتها خطا و اشتباه و حتی در برخی موارد اغرای به جهل خواهد بود. وی این مطلب را چنین توضیح می‌دهد:

«در جای خود این نکته را بیان کردیم^۱ که فقیه نباید در تعریف مفهومی موضوعات دارای حکم، دخالت کند. زیرا نظر او در این مسئله حجّت نیست. بسیار پیش می‌آید که مقلدان گمان می‌کنند باید به این چارچوب توجه و مطابق تشخیص فقیهان عمل کنند؛ با این که تشخیص خود مقلدان بر خلاف نظر فقیهان است. البته چنانچه خبر آنان حجت باشد - یعنی خبر عادل به تنهایی در موضوعات کافی بوده و نیازی به ضمیمه نباشد - این اظهار نظر می‌تواند صحیح باشد؛ آن هم به شرط این که نظر مقلد بر خلاف فهم فقیه نباشد. به همین دلیل است که می‌نگری روایات و دستورات دینی از دخالت در این امر، ساکتند و مسأله به خود مقلدان واگذار شده است تا بر اساس سرشت و عادت، تصمیم‌گیری کنند. بنابراین دخالت فقیهان راجع به تشخیص صغراهای فقهی که در کتابها و رساله‌های عملیه آنان دیده می‌شود، به حقیقت اشتباه، خطای غیر عمدی و گاه اغرای به جهل است. از این رو، بحث از چیستی گندم و جو در زکات، خرما، کشمش و آب انگور در مباحث طهارت، چیستی عیب و ... بی معنا است و در موارد بسیاری به نتیجه‌ای منتهی نمی‌شود؛ چه تعاریف بسیاری از فقیهان به دلیل آنچه که نمی‌توان به آن ملتزم شد، نقض می‌شود. این مسأله حتی در تعاریف ماهیت عقود، ایقاعات، ماهیت حکم، انشاء، وضع و تکلیف هم دیده می‌شود. زیرا فقیهان [پس از بیان تعاریف مزبور] زمانی که به نمونه‌ای عملی برخورد می‌کنند، به محیط خود مراجعه می‌کنند و بر خلاف آن تعاریف [می‌یابند]. آن نیز به این دلیل است که جایز نیست فهم عرفی را کنار زنند، به چارچوبی مراجعه کنند که بر اساس تخیلاتشان بنا شده است. نتیجه این می‌شود که خود را تخطئه کرده، بر خلاف میلشان از مردم کوچه و بازار پیروی می‌کنند؛ آری اگر در شریعت مقدس، تعریف برخی از موضوعات - که از آن به موضوعات مستنبطه تعبیر می‌شود - ثابت شود و این تعاریف بر تعریفهای رایج در منطقه و محیط [همان زمان] حمل شود و شارع مقدس آنها را

۱. ظاهراً مراد، حاشیه ایشان بر عروة الوثقی است. نک: مصطفی خمینی، *تحریر العروة الوثقی*، ۳۲/۱.

برای تمام زمانها و مکانها در نظر نگیرد، دقت و تعمق در معانی فعلی آن ممنوع است؛ چون با گذشت زمان دیگر، فایده‌ای بر آن مترتب نیست. اما اگر از دلیلی استفاده شد که شارع مقدس، دخالت کرده و حتی با کنار زدن سیره عرف بر خلاف فهم عرف نظر داده است - که البته بسیار بعید است - در این صورت باید از نظر شرع پیروی کرد و یقیناً عرف حجت نخواهد بود» (خيارات، ۲۷۳/۱).^۱

در جمع بندی کلام صاحب عروه و آقا مصطفی خمینی می‌توان گفت: صاحب عروه، پس از تقسیم موضوعات، به طور مشخص، تقلید در «موضوعات مستنبطه عرفی» را نپذیرفته؛ و دلیلی بر مخالفت خود نیز ارائه نکرده است. اما مرحوم آقا مصطفی بدون تقسیم موضوعات، به طور کلی راجع به اظهار نظر فقیهان نسبت به مفهوم موضوعات احکام سخن گفته است. به نظر می‌رسد محور بحث وی «موضوعات صرفه» و «موضوعات مستنبطه عرفی» است. زیرا در پایان کلام خود، تنها «موضوعات مستنبطه شرعی» را خارج کرده است. بدین ترتیب ایشان نیز با تأثیر اجتهاد در تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» مخالفت ورزیده است.

به هر حال در کلام آقا مصطفی نکات مختلفی بیان شده که نیازمند بررسی است. مهمترین آنها در سه ادعای ذیل، خلاصه می‌شود: (۱) عدم حجیت تشخیص مجتهد در «موضوعات مستنبطه عرفی»؛ (۲) حرمت اظهار نظر راجع به این تشخیص و دلیل این حرمت؛ (۳) جواز اظهار نظر فقیه در تشخیص موضوعات به دو شرط مخالف نبودن نظر فقیه با نظر مقلد و حجّت دانستن خبر یک عادل در موضوعات.

۱. ایشان در جای دیگر نیز این مطلب را با تعابیر مشابهی می‌آورد: «وإن شئت قلت: الجاری فی المآثیر، عنوان یشیر إلی ما یرتکز عند العرف والعقلاء، ولا حاجة إلی تحدید الفقهاء، بل فی ذلک إغراء بالجهل، وإلقاء فی التهلكة، لأنه من الموضوعات العرفية الواضحة عندهم، فكما أنهم لا يعرفون الموضوعات العرفية، لأن العرف هو السند فيها، فكذلك على الفقهاء العظام ذلك». مصطفی خمینی، کتاب الطهارة، ۱۸۳/۱؛ «ولعمری، إنه بعد عدم دخالة الشرع الأقدس فی السبب، فدخالة أرباب الفتوى نفيًا وإثباتًا، توجب الفساد، لتوهم العرف لزوم تبعيتهم لهم فی ذلک. فالأولى الأحوط أن يقال: إذا تحقق البيع فأحكامه كذا وكذا، وما به يتحقق موكول إلی العرف، وتشخیص مصاديقه بيدهم، وعليهم - رضوان الله تعالى عليهم - اتباعهم، فهم والعرف متعكسان فی المرجعية» سيد مصطفی خمینی، مستند تحرير الوسيلة، ۱۹/۲.

در عبارت ایشان می‌توان دلایل دو ادعای اول را هم یافت که برای بررسی بهتر این سخن، دلایل به تفکیک بیان می‌شود.

دلیل وی بر مدّعی اول (عدم حجّیت تشخیص مجتهد در «موضوعات مستنبطه عرفی») دو چیز است:

۱. «عدم دخالت شارع مقدّس در تعیین موضوعات مزبور». یعنی چون شارع مقدّس، راجع به تشخیص موضوع، اظهار نظر نکرده، پس تعیین آن به مکلفین واگذار شده است؛ و از این رو، دلیلی بر حجّیت نظر مجتهد در مسأله‌ای که به وی واگذار نشده و در واقع، خارج از اختیارات اوست، وجود ندارد.

۲. بی‌فایده بودن بحث فقیهان راجع به موضوعات در بسیاری از موارد؛ به دلیل خلاف واقع بودن برخی از این اظهارات و نقض آنها.

گواه بر این که تشخیص موضوعات احکام به مردم واگذار شده، سکوت روایات در این باره است.

اما دلیل حرام بودن این اظهار نظرها، اغرای به جهل است. مکلف برای عمل به دستورات الهی، تکلیف خویش را در تقلید می‌بیند و بدین منظور به مجتهد مراجعه می‌کند. در این میان اکثریت نزدیک به تمام مکلفان نمی‌دانند که تنها در احکام شرعی و «موضوعات مستنبطه شرعی» باید تقلید کنند و تقلید از مجتهد در «موضوعات صرفه» و «موضوعات مستنبطه عرفی» ضرورتی ندارد؛ و حتّی بیشتر کسانی هم که به این نکته توجه دارند، به راحتی نمی‌توانند موارد تقلیدی را از غیر آن تفکیک کنند. این در حالی است که خود مکلف در بسیاری از موارد، توان تشخیص موضوعات صرفه و یا مستنبطه عرفی را دارد و یا حتی در مواردی یقین بر خلاف نظر مجتهد دارد ولی چون خود را مکلف به تقلید در تمام نظریه‌های مجتهد می‌داند، از او تقلید می‌کند؛ با این که وظیفه مکلف در این موارد، عمل بر طبق یقین خویش بوده است. بدین ترتیب اظهار نظر فقیهان، ممکن است مکلف را به اشتباه اندازد و به تعبیر دیگر اغرای به جهل باشد.

گفتنی است درباره مدّعی سوّم که همان استثنای عدم حجّیت اظهار نظر فقیه در تشخیص موضوعات است، دلیلی ارائه نشده است؛ ولی در نقد و بررسی ذیل به آن خواهیم پرداخت.

نقد و بررسی

با توجه به آنچه گذشت، هر سه نکته‌ای که از این کلام استفاده شده، قابل نقد است.

درباره نکته اول یعنی «عدم حجّیت تشخیص مجتهد در موضوعات مستنبطه عرفی»، توجه به این مسأله ضروری است که به جز استثنایی که مستدلّ بیان کرده است، استثنای دومی هم وجود دارد و آن زمانی است که مجتهد در تشخیص موضوعی که درباره آن اظهار نظر می‌کند، تخصّص داشته و مکلف از این تخصّص، محروم باشد. در بحث «نقد و بررسی دلایل موافقان اجتهاد» به تفصیل از این مسأله سخن گفته شد که در مواردی که تشخیص موضوع، نیازمند به تخصّص و مکلف از آن بی بهره است، سیره عقلا در رجوع به کارشناس است؛ گر چه این کارشناس، مجتهد باشد. بنابراین به طور کلی نمی‌توان تشخیص مجتهد در موضوعات مستنبطه عرفی را مردود دانست؛ و به همین دلیل نیز در بسیاری از استفتاءات، مکلفان از مجتهدان می‌خواهند به کلی گویی در احکام اکتفا نکنند و راجع به موضوعات هم اظهار نظر کنند. در واقع، بسیاری از «موضوعات مستنبطه عرفی» - به لحاظ استنباطی بودنشان - از پیچیدگی خاصی برخوردارند و بدین جهت تشخیص آنها برای بسیاری از افراد جامعه، دشوار است؛ از این رو، به دنبال مرجعی برای این تشخیص می‌گردند. این مسأله در تعامل مردم با معصومان هم وجود داشت. یکی از شیعیان، نامه‌ای به امام کاظم (ع) نوشت و در آن از حکم سجده بر شیشه پرسید. پس از این که نامه به امام (ع) رسید با خود اندیشید: شیشه از رویدنیهای زمین است؛ [پس سجده بر آن جایز است] و وجهی برای سؤال من از ایشان نبود. امام (ع) در جوابش چنین نوشتند:

«بر شیشه نماز نگزار؛ گر چه در نفس خود، آن را از رویدنیهای زمین پنداشتی، اما شیشه از نمک و سنگ ریزه است که تغییر صورت داده و به خلوص و صرافت خود باقی نمانده است»^۱.

این تشخیص، گر چه از سوی معصوم(ع) - انجام گرفته، اما فقیه نیز به دلیل ممارست فراوان - دست کم با بخشی از موضوعات احکام - تخصص ویژه‌ای در شناسایی آنها پیدا کرده است. این آشنایی در مورد موضوعات عرفیه محسوستر است چه آن‌که گفته شد پی بردن به احوال عرف زمان صدور از میان شواهد نصی و تاریخی مهارتی است که فقیه به دلیل احاطه و انس ذهنی بیش از دیگران برخوردار است از این رو مرجعیت وی در این تشخیص، هیچ گونه استبعاد ندارد و می‌توان گفت: همان گونه که مکلف به منظور یافتن حکم شرعی بایستی به مجتهد مراجعه کند چون خود قادر به تشخیص نیست، در موضوعات عرفی نیز هرگاه نتواند خود به نتیجه رسد، مراجعه به مجتهد اشکالی ندارد آن هم در فرضی که مجتهد در تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» تخصصی بیش از کارشناس عرفی دیگر پیدا کرده است. البته باید توجه داشت اظهار نظر مجتهد در این موضوعات نه به خاطر ویژگی مجتهد و فقیه بودن او بلکه از آن حیث که که مهارت و تخصص یافته است، می‌باشد. آگاهانند مکلف به این مسأله هم ضروری است.

با این بیان، اشکال اغرای به جهل نیز منتفی خواهد شد. زیرا اولاً اگر این اظهار نظرها را اغرای به جهل بدانیم، باید هر گونه اظهار نظری حتی صدور حکم شرعی را هم اغرای به جهل به شمار آوریم. چه در حکم شرعی نیز به مثابه موضوع حکم شرعی خطا و صواب راه می‌یابد و ممکن است مجتهد در برخی موارد، دچار اشتباه شود و

۱. «محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین أن بعض أصحابنا كتب إلى أبي الحسن الماضي(ع) يسأله عن الصلاة على الزجاج قال: فلما نفذ كتابي إليه تفكرت وقلت: هو مما أنبتت الأرض وما كان لي أن أسأله عنه قال: فكتب لي لا تُصَلَّ على الزجاج وإن حدثتك نفسك أنه مما أنبتت الأرض ولكن من الملح والرمل وهما ممسوخان»
کلینی، ۳/۳۳۲.

دیگران را به اشتباه اندازد. با عنایت به این نکته که اغرای به جهل جزء عناوین قصديه است، مجتهد در هیچ یک از این دو مورد قصد به اشتباه انداختن دیگران را ندارد. ثانیاً آگاهانند مکلف به این امر که رأی مجتهد در موضوعات مستنبطه عرفی مربوط به شأن اجتهادی او نیست مانع از اغرای به جهل می شود.

بدین ترتیب، اولاً دو وجه برای حجیت اظهار نظر مجتهد در «موضوعات مستنبطه عرفی» وجود دارد؛ پس نمی توان حجیت آن را به صرف سکوت شارع، مخدوش دانست. ثانیاً با توجه به همین دو موردی که ذکر شد، تشخیص موضوع به وسیله فقیه، لزوماً اغرای به جهل نیست؛ همان گونه که خود مستدل هم اغرای به جهل بودن این نظریه ها را همیشگی نمی داند؛ بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که دخالت فقیه در تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» به طور کلی ممنوع اعلام شود. بنا بر آنچه ذکر شد با این که ممکن است دخالت فقیه در تشخیص این موضوعات، مجاز بوده و حتی معتبر هم باشد، با وجود این، اجتهاد به خودی خود در این تشخیص، نقشی ندارد.

راجع به مدّعی سوم، که در آن، گفته شد: اگر خبر یک عادل را در موضوعات، حجّت بدانیم، نظر مجتهد نیز در تشخیص موضوعات، حجّت است، تنها این مطلب را یاد آور می شویم که اصولیان، خبر عادل را تنها در امور محسوس، حجّت می دانند (نابینی، ۱۴۷/۳) و از آنجا که بحث ما در شناسایی مفاهیم موضوعات است، باید دید این شناسایی به صورت حسی انجام می شود یا حدسی؟ به نظر می رسد اظهار نظر فقیه راجع به مفهوم یک لغت، اگر تنها نقل دیدگاه یک لغوی باشد، این نقل فقیه، اخبار حسی است.^۱ اما اگر با بررسی نظریه های مختلف و استعمالات گوناگون به نتیجه رسد نوعی استنباط است که در این صورت، اظهار نظر وی اخبار حدسی و استنباطی محسوب می شود. تشخیص وی از موضوعات عرفی غیر لغوی نیز کاملاً آمیخته با

۱. «تعیین معانی الألفاظ داخلاً من قبیل الأمور الحسیة لأن اللغوی ینقلها علی ما وجده فی الاستعمالات والمجاورات، ولیس له إعمال النظر والرأی فیها». خویی، مصباح الاصول ۱۳۱/۲.

عملیات حدسی و استنباطی است. بنابراین نکته سومی که از سخنان فقیه مذکور بیان شد، تنها در مواردی پذیرفتنی است که اظهار نظر فقیه به صورت حسّی باشد.

دیدگاه برگزیده

راجع به تقلیدی بودن «موضوعات مستنبطه عرفی» و نقش اجتهاد در آن، دو نظریه مطرح شد که بر اساس این نظریه‌ها برخی موافق و بعضی مخالف تاثیر اجتهاد بودند. هر کدام از این دو نظریه دارای اشکالاتی بود، که بیان شد. با جمع بندی نقد و بررسی‌هایی که در هر یک از این دو نظریه مطرح شد، دیدگاه برگزیده نایل می‌شویم. در این دیدگاه اولاً برای اجتهاد به خودی خود، هیچ نقشی در تشخیص «موضوعات مستنبطه عرفی» قائل نیستیم و ثانیاً اظهار نظر فقیهان را در این موضوعات به صورت جزئی، مجاز دانسته و حتی با شرایطی معتبر می‌دانیم. به دیگر سخن، این که اجتهاد به خودی خود، نقشی در استنباط موضوعات عرفی ندارد، دلیل بر این نیست که تشخیص مجتهد هرگز معتبر نباشد، اظهار نظر او حرام یا تقلید از وی ممنوع، تلقی شود. مجتهد مجاز است و می‌تواند به تشخیص موضوع احکام بپردازد؛ بلکه گاه این تشخیصها ضرورت پیدا می‌کند و از باب انجام تکلیف و وظیفه شرعی بایستی درباره موضوعات احکام اظهار نظر کرده و به دیگران اعلام کند. چه در پاره‌ای موارد در صورت سکوت مجتهد، مکلف بلا تکلیف می‌ماند و یا به اشتباه افتاده و در مفسده قرار می‌گیرد. تخصص فقیهان پیشین در علوم گوناگون را می‌توان در همین راستا توضیح داد؛^۱ و شاید به همین دلیل نیز برخی فقیهان، آشنایی با علوم رایج زمان خویش را به عالمان دینی توصیه کرده‌اند و آشنایی با آنها را مکمل اجتهاد دانسته‌اند.^۲ فاضل تونی که حدود چهار قرن پیش می‌زیسته است، از دخالت علمی مانند جبر و مقابله، نجوم، بعض مسائل هندسه و پزشکی در اجتهاد، یاد کرده است. (فاضل تونی، ۲۸۰).

۱. شیخ مفید و نجاشی نمونه‌ای از این عالمانند و مدرسه خواجه نصیر الدین طوسی و مدارس که در مکتب سامرا به وجود آمد و در آنها علمی همچون هندسه، ریاضیات، پزشکی و جامعه‌شناسی تدریس می‌شد، مثالهای روشنی در این باره‌اند (نک: رضوی، ۳۰۶).

۲. بدین ترتیب، تصور برخی مبنی بر این که فقیهان توجهی به موضوع شناسی و علوم مربوط به آن نداشته‌اند، تصویری ناپجاست (نک: فنایی، ۸۷).

به هر حال تفصیل این مطالب در ضمن نقد دو نظریه قبل، بیان شد و در اینجا یادآوری چهار نکته ضروری است:

أ. گاه دخالت مجتهد در بیان مصادیق موضوعات مستنبطه عرفی در واقع به مرحله نخست موضوع شناسی مربوط است.^۱ به عنوان مثال، فقیه در بحث «آنچه سجده بر آن جایز است»، سجده بر خوردنیها و پوشیدنیها را غیر مجاز معرفی کرده می‌گوید: سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه، صحیح است (روح الله خمینی، رساله توضیح المسائل، ۳۹۰). گر چه این که خوراک حیوان، مصادیقی از خوردنیهای مزبور، هست یا نیست، به نوعی به تبیین مصادیق خوردنیها باز می‌گردد، اما در واقع معنای آن این است که با مراجعه به ادله مربوط، سجده بر خوردنیهایی مجاز نیست که خوراک انسان باشد نه حیوان. به دیگر سخن، عنوان «المأکول» که در مرحله جعل آمده و سجده بر آن غیر مجاز دانسته شده، منصرف است به خوردنی انسان. این مطلب، بیان محدوده موضوع است که به مرحله نخست موضوع شناسی باز می‌گردد.

ب. در پاره‌ای موارد فقیه به بیان مصادیقی می‌پردازد که ممکن است در نگاه اول، عملی غیر اجتهادی به نظر رسد ولی در واقع این تشخیص، بر اساس یک اجتهاد، انجام شده است. مثال برخی نویسندگان، این مطلب را بیشتر توضیح می‌دهد:

«استطاعت» و «مستطیع»، مفاهیم واضحی هستند که در دلیل وجوب حج^۲ موضوع حکم قرار گرفته است. لکن با مراجعه به نوشته‌های فقیهان با امثال این پرسش مواجه می‌شویم؛ اشخاصی که مانند برخی از طلاب حوزه‌های علمیه که از طریق گرفتن شهریه زندگی خود را اداره می‌کنند و با فرض اخذ شهریه قادرند به مکه روند و حج

۱. در این مرحله - همان گونه که بیان شد - به این سؤال، پاسخ داده می‌شود که «حکم در مرحله جعل و تشریح بر چه موضوعی بار شده و حکم مستفاد از ادله اربعه، مربوط به کدام موضوع است؟»
 ۲. وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، آل عمران/۹۷.

انجام دهند، آیا چنین اشخاصی مستطیع‌اند؟^۱ و در پاسخ با دو نظر از سوی فقها مواجه می‌گردیم؛^۲ سؤالی که در اینجا رخ می‌نماید، این است که طرح این پرسش و پاسخ با توجه به این که این کار مصداق شناسی برای یک موضوع ساده فقهی است، در نوشته فقیهان چه می‌کند و چرا فقیهان بدین امر پرداخته‌اند؟! آیا نظر فقیه در این باره اعتبار فقهی دارد؟! لکن توجه به یک نکته این شبهه را جواب می‌دهد و آن، این است که هر چند موضوع استطاعت و مستطیع از مخترعات شرعی یا موضوعی پیچیده و عرفی نیست، حتی از موضوعات مستنبطه هم نیست که باید به دلیلی که این موضوع در آن، ذکر گردیده است، مراجعه کرد، اما این موضوع در شمول یا عدم شمولش نسبت به برخی مصادیق، محتاج به استنباط فقیه است. مثلاً در نمونه پیش گفته می‌توان صدق یا عدم صدق مستطیع بر کسی که از سهم امام (ع) استفاده می‌کند را بر بحثی اجتهادی و فقهی متوقف دانست و آن این که که آیا این گروه سهم امام (ع) را مالک می‌گردند یا تنها حق مصرف دارند، بدون این که آن را مالک گردند؟ در فرض اول مستطیع و در فرض دوم مستطیع نیستند» (علیدوست، ۳۸۰).

ج. تفکیک موضوعات عرفی از غیر آن و نیز تشخیص اینکه عرف کدام زمان، ملاک تعیین موضوعات عرفی است، بر عهده فقیه می‌باشد؛ و در این جهت فرقی نمی‌کند که تشخیص خود این موضوعات را وظیفه فقیه بدانیم یا خیر. زیرا جداسازی موضوعات عرفی از غیر آن، عملی اجتهادی است و جز از فقیه انتظار نمی‌رود. همچنین تشخیص اینکه کدام عرف باید ملاک قرار گیرد، نیازمند تخصص فقهی است. د. در مباحث گذشته بیان شد در صورتی که خود مکلف، موضوعات عرفی را تشخیص دهد، تقلید از مجتهد نارواست؛ و نیز چنانچه مکلف، مهارت تشخیص این موضوعات را داشته باشد و یا بخواهد به کارشناسی غیر از فقیه مراجعه کند، می‌تواند

۱. نک: روح الله خمینی، مناسک حج، مساله ۴۸، ۵۰، ۵۸، ۸۲، ۹۰ و ۱۰۰.

۲. نک: تعلیقه مراجع بر مناسک حج امام خمینی ذیل مسائل مذکور در رقم سابق.

از مرجع خویش، تقلید نکرده، به تشخیص خود یا متخصص دیگری عمل کند. با توجه به این مسأله، مناسب به نظر می‌رسد فقیهان در ضمن اظهار نظرهای فقهی خویش، موضوعات عرفی را از موضوعات غیر عرفی، مشخص سازند. به عبارت دیگر، در هر فتوایی به این نکته تذکر دهند که تقلید در کدام موارد، الزامی است؛ در کدام موارد - به جهت موضوعی بودن فتوا و یقین بر خلاف از سوی مکلف - ممنوع است و در کدام موارد، بین مجتهد و کارشناسان دیگر، حق انتخاب دارد. این یاد آوری از یک سو، نیاز بسیاری از مکلفان به تشخیص موضوعات عرفی را برطرف می‌سازد و از سوی دیگر، اشکال اغرای به جهل را به طور کلی حل می‌کند.

مصادق یابی

در مباحث تمهیدی «مصادق یابی» به دو قسم تقسیم گردید؛ و از قسم نخست آن در ضمن بحث «شناسایی مفهومی» سخن به میان آمد؛ و اکنون بحث به قسم دوم آن یعنی «تشخیص موضوعات خارجی» اختصاص می‌یابد.

تشخیص موضوعات خارجی

راجع به «تشخیص موضوعات خارجی» باید گفت: گرچه در مقام صدور حکم و فتوا، احکام و فتاوی متفاوت فراوانی وجود دارد، اما به لحاظ مباحث علمی، به نظر می‌رسد فقیهان امامی، «اجتهاد» را به عنوان عاملی مؤثر در «تشخیص موضوعات خارجی» به رسمیت نشناخته و به دیگر سخن، این مرحله را از حیطه وظایف فقیه، خارج دانسته‌اند؛^۱ و در این باره اختلافی به چشم نمی‌خورد. سخن فقیهان راجع به این موضوع را می‌توان ذیل مباحث «موضوعات صرفه» - که نوعی از «مفهوم شناسی» است - مشاهده کرد. موضوعات مزبور به لحاظ مفهومی واضح‌اند؛ به همین دلیل در ناحیه

۱. «لا یجری التقليد فی مقام تطبیق الکبریات علی الصغریات سواء کانت المفاهیم الکلیة الشرعیة أو لغویة أو عرفیة، فالتقلید یلزم فی أن الصعید هو التراب أو مطلق وجه الأرض لا فی أن هذا تراب أو لیس بتراب». طباطبایی یزدی، ج ۵/۱؛ و نیز نک: خویی، مستند العروة الوثقی، ۱۷۸/۵.

مفهوم شناسی نیاز به هیچ مهارتی ندارند؛ و برای تعیین موضوع، تنها نیازمند تطبیق بر مصادیق‌اند. از این رو، تفصیل بحث در «موضوعات صرفه» در این مرحله از موضوع شناسی یعنی مصداق یابی مطرح می‌شود.

برخی فقیهان در ضمن بحث از «موضوعات صرفه» به این نکته تصریح می‌کنند که نه تنها نظر فقیه در تطبیق کلی (کبرا) بر جزئی (صغرا) که همان «تشخیص موضوعات خارجی» است، بر سایرین برتری ندارد؛ بلکه در پاره‌ای موارد، نظر دیگران در مقایسه با نظر فقیه، صائبتر است؛ چرا که تطبیق مزبور، امری حسّی است و نیازمند استدلال و استنباط نیست. به دیگر سخن، تشخیص این نوع از موضوعات، تنها به تطبیق کبری‌ها بر صغری‌ها نیاز دارد و این امر، بر پایه حسّ صورت می‌گیرد؛ از این - رو مهارت اجتهاد نسبت به آن نقشی نداشته و مجتهد، بر مقلد ترجیح نمی‌یابد.^۱ این مسأله تا بدان حدّ نزد فقیهان، روشن است که در بحث تشخیص موضوعات صرفه می‌گویند (خویی، *التنقیح، الاجتهاد والتقلید*، ۴۱۲): موضوعات صرفه تقلید بردار نیست؛ زیرا مفهوم آن ابهامی ندارد و برای همه واضح است و راجع به یافتن مصداق هم فرقی بین مجتهد و مقلد، وجود ندارد و گاه مقلد نسبت به مجتهد از آگاهی بیشتری برخوردار است؛ و بر این اساس نتیجه می‌گیرند که «موضوعات صرفه» به طور کلی تقلید بردار نیست.

بررسی: همان گونه که از استدلال مطرح شده پیداست، دلیل تقلید بردار نبودن «موضوعات صرفه» چنین مطرح شده که تشخیص موضوع، امری حسّی است و در امور حسّی، مجتهد بر دیگران برتری ندارد. یعنی نه تنها در بسیاری از موارد، آگاهی مجتهد و مقلد، در این باره، یکسان است؛ بلکه گاه، آگاهی مقلد نسبت به موضوعات، بیشتر از مجتهد است. بدین ترتیب، پیش فرض استدلال مزبور، این است که مجتهد در

۱. «... فإنّ التطبيقات أمور حسیة والمجتهد والمقلد فیها سواء بل قد یكون العامی أعرّف فی التطبيقات من المجتهد فلا یجب علی المقلد أن یتابع المجتهد فی مثلها» خویی، *التنقیح، الاجتهاد والتقلید*، ۴۱۲.

تشخیص موضوع بر مقلد، برتری ندارد. در مواردی اگر فردی به هر دلیل نتوانست موضوع حکمی را تشخیص دهد، و شخص دیگری چون مجتهد به دلیلی - مثلاً - ممارست بیشتر - مهارتی در تشخیص موضوعات پیدا کرده بود، می توان به نظر او اعتماد کرد و این در موارد حسّی از باب شهادت یا رجوع به مخبر عادل و در موارد دیگر که تشخیص مصداق در گروهی دقت نظر و انجام عملیات استنباطی است از باب رجوع جاهل به کارشناس و عالم معنا می یابد.

در خصوص مورد دوم توضیحی افزون تر خالی از فایده نیست. از جمله دلایلی که برای حجّیت قول و فتوای مجتهد در احکام ارائه شده، سیره یا بنای عقلاست. مراجعه جاهل به عالم، یکی از مرتکبات ذهنی و از مواردی است که بنای عقلا به آن تعلق گرفته است. بنای عقلا نه تنها در هر صنعت و مهارتی بلکه در هر کاری - چه آن کار مربوط به زندگی معیشتی باشد یا زندگی اخروی - بر این است که جاهل به عالم مراجعه کند. مراجعه مذکور، بدین جهت است که فرد مرجع، شخصی کارشناس و اهل خبره است. در شرع مقدس اسلام هم ردع و نهی نسبت به سیره مزبور دیده نمی شود (خویی، *التنقیح، الاجتهاد والتقلید*، ۸۳). بنابراین مراجعه مردم به مجتهد برای دریافت حکم شرعی به تأیید شارع مقدس رسیده و حجّت است.

همین دلیل که برای حجّیت تقلید در احکام شرعی مطرح شده، راجع به پذیرش قول مجتهد یا هر کارشناس دیگر در بسیاری از «موضوعات صرفه» نیز قابل طرح است. در این موضوعات نیز می توان گفت: کسی که در تطبیق کلی بر جزئی و یافتن مصادیق خارجی یک مفهوم، مهارتی پیدا کرده است، می تواند برای کسانی که از چنین مهارت و تشخیصی محرومند، مرجع باشد و همان سیره در چنین مواردی نیز جاری است. سیره عقلا در مراجعه جاهل به عالم به مواردی محدود نیست که جهل در آن به لحاظ مفهومی است بلکه مصداق یابی هم می تواند نمونه ای از آنها به شمار آید. به عنوان مثال، می دانیم مواد مسموم برای انسان مضرّ و گاه کشنده است. در

این مثال، «مواد مسموم» موضوع است و «مضر» و یا «کُشنده» محمول و در بحث ما به مثابه حکم آن تلقی می‌شود. مفهوم این «موضوع» و «محمول»، کاملاً واضح است و ابهامی ندارد. اما تشخیص مواد مسموم، کار هر کسی نیست. در بسیاری از موارد برای تشخیص یک ماده سمی، باید به آزمایشگاه مراجعه کرد و آن را به کارشناس تحویل داد تا پس از طی مراحل آزمایشگاهی، مشخص شود که این ماده، مصداق برای مواد مسموم هست یا خیر؟ در سلوک عقلایی می‌توان فراوان به چنین مراجعاتی دست یافت که تنها برای تشخیص مصداق خارجی صورت می‌گیرد و گر نه از جهت مفهومی هیچ ابهامی وجود ندارد. از این رو، به راحتی می‌توان رجوع جاهل به عالم در مرحله مصداق یابی را هم جزء سیره عقلا دانست. اگر صحیح باشد که این را هم تقلید بنامیم این نکته معلوم است که فرقی اساسی با تقلید در احکام شرعی دارد و آن این است که در فهم احکام شرعی، هیچ تخصصی جایگزین اجتهاد نمی‌شود و برای دریافت حکم شرعی، نمی‌توان به شخصی غیر از مجتهد مراجعه کرد؛ اما اجتهاد برای تشخیص مصداق، ضرورتی ندارد. توضیح این که «موضوعات صرفه» گاه به گونه‌ای است که مصداق آن نیز به راحتی قابل شناسایی است. در این موارد به هیچ تخصصی نیاز نیست؛ نه اجتهاد و نه غیر آن. اما مکلف در پاره‌ای موارد، در تطبیق مفهوم بر مصداق، دچار سردرگمی و تردید می‌شود؛ در این موارد مراجعه به فردی که به لحاظ ممارست و یا تخصصی که دارد، مصداق را به خوبی شناسایی می‌کند، عملی پسندیده نزد عقلاست. گر چه این تخصص، لزوماً اجتهاد نیست. بر این اساس، مصداق یابی خواه عمل حسّی دقیق یا نیازمند به تجربه و آزمون و محاسبات علمی باشد نیازمند رجوع به اهل فن و مهارت است.

با توجه به آنچه گذشت، راجع به تأثیر اجتهاد در «تشخیص موضوعات خارجی» باید گفت: از آنجا که اجتهاد - در اصطلاح - به معنای توانایی استنباط احکام است، حتی اگر شناسایی مفهوم موضوع را هم در استنباط احکام شرعی، شرط بدانیم،

«تشخیص موضوعات خارجی» دخالتی در استنباط مزبور ندارد. از این رو، اجتهاد اصطلاحی به خودی خود عاملی مؤثر در این مرحله از موضوع شناسی تلقی نمی شود. اما تقلید به مفهوم عرفی آن یعنی پذیرش رأی و نظر کارشناس در آن راه می یابد. در پایان یادآوری دو نکته را لازم می دانیم:

نکته اول: بسیاری از احکام و فتاوایی که از سوی فقیهان صادر می شود، به «تشخیص موضوعات خارجی» اختصاص دارد. برخی تنها یک وجه برای حجیت این اظهار نظرها بیان کرده اند؛ و آن، حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی است.^۱ زیرا تشخیص موضوعات خارجی، معمولاً بر اساس حس، صورت می گیرد و خبر ثقه نیز در همین امور حجّت است.^۲ اگر از این زاویه به فتاوی مزبور بنگریم، نه تنها پذیرش سخن این مجتهدان، بی اشکال است بلکه پذیرش آن برای تمام مکلفین واجب است؛ چه آن مکلف، مقلد همان مجتهدی باشد که اظهار نظر کرده است و چه از وی تقلید نکند (خوبی، *التنقیح، الاجتهاد والتقلید*، ۴۱۲). با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می رسد گاه حجیت این گونه فتاوا را باید از باب رجوع جاهل به عالم در مسائل حدسی و استنباطی پذیرفت.^۳ همان گونه که در مثال مواد مسموم بیان شد. به دیگر سخن، اظهار نظر در موضوعات خارجی یا بر اساس حس صورت می گیرد که به مقوله خبر ثقه مربوط می شود و یا بر پایه حدس و استنباط است که به وادی سیره عقلا در رجوع به خبره و کارشناس بازگشت می کند. بدین ترتیب، اگر فرد ثقه ای مانند

۱. «... وبعد الفراغ عن حجیته [خبر الواحد فی الشبهات الموضوعیة]، يقع الكلام فی أن موضوع الحجیة هل هو خبر العادل خاصة أو مطلق خبر الثقة؟ ولا شك فی أن جملة من الأدلة السابقة لها اطلاق يقتضی حجیة خبر الثقة مطلقا ولو كان فاسقا، كالسيرة العقلیة، والروایات». صدر، *بحوث فی شرح العروة الوثقی*، ۱۰۱/۲.

۲. بدیهی است با توجه به حجیت خبر ثقه در امور حسی، اگر تشخیص موضوعی بر اساس حدس و استنباط، صورت گیرد از این باب، حجّت نخواهد بود.

۳. ممکن است این عبارت نیز به همین نکته نظر داشته باشد: «... بعد ما أفتی المجتهد: بأن الماء طاهر و مطهر، والمسکر المانع بالأصالة نجس، و بین معنی «المیعان بالأصالة» لا يجوز الاتكاء علی نظره فی مصداقه إلا بما أنه أهل خبرة و ثقة» مصطفی خمینی، *تحریر العروة الوثقی*، ۳۲/۱.

مجتهد از یک مصداق، خبر دهد و کارشناسی در همان مسأله بر خلاف نظر فرد ثقه، اظهار نظر کند، چند صورت برای آن متصور است:

ا. هر دو نظر (نظر مجتهد و کارشناس) بر پایه حسن صورت گرفته است. در این فرض، تعارض بین دو خبر حسّی است.^۱

ب. در واقع هر دو خبر بر اساس رأی و استنباط، مطرح شده است. در این فرض نیز تعارض بین دو خبر حدسی است.

ت. گاه در نگاه اول، نظری حسّی و یا حدسی است؛ اما با اندکی دقت، معلوم می شود هر دو حسّی و یا حدسی است. مثلاً در برخی موارد که کارشناس با استفاده از ابزار آزمایشگاهی، نظر خود را اعلام می کند، تنها از حسن خود به کمک ابزار بهره گرفته است. در این موارد نیز تعارض بین حدس و حسن پیش نخواهد آمد.

ث. ممکن است در موردی، فردی خبری حسّی دهد ولی دیگری در همان مورد از رأی و نظر خود بهره گیرد و بر خلاف خبر فرد ثقه اظهار نظر نماید. به این پندار که تشخیص مسأله به حدس و استنباط نیازمند است. در بسیاری از موارد کارشناسان امور آزمایشگاهی و غیره با به کارگیری نیروی استنباطی و تجزیه و تحلیل داده ها و نتایج آزمونها نظر می دهند. در این موارد است که می توان تعارض بین این گونه اظهار نظرها و اظهار نظرهای حسّی ظاهری را مطرح کرد. در این جا گفته می شود تعارض بین دو «حجت» پدید آمده است. ولی در مقام حلّ این تعارض، ممکن است گفته شود: از آن جا که دلیل اصلی در هر دو مورد، سیره عقلاست، مناسب است برای جمع بین این گونه تعارضها به همان سیره مراجعه کنیم و عقلا اگر موضوع را تخصصی بیابند خبر کارشناس را مقدم می کنند. در واقع اظهار نظر کارشناس حاکی از خطای طرف

۱. این مسأله را در یکی از فتاوای اخیر رهبر انقلاب می توان مشاهده کرد که ایشان بر خلاف تلقی رایج فقهای معاصر به استناد نظر کارشناسان مربوط، فتوا به حلیت گوشت انواعی از ماهیها دادند که قبلاً بدون فلس شناخته می شد و در گزارش کارشناسی مورد اعتماد سطح بدن این ماهیان نیز پوشیده از فلس معرفی شد. این اظهار نظر کارشناسی را که در واقع بر پایه دقتهای حسّی صورت گرفته است، می توان در مقابل تلقی حسّی فقیهان پیش از آن قرار داد.

دیگر در حسی انگاشتن مسأله است. است. به دیگر سخن، حجیت خبر ثقه در موضوعات خارجی، مقید به عدم اظهار نظر کارشناس، راجع به آن است؛ و عقلاً در صورت اظهار نظر کارشناس به نظر فرد ثقه توجهی نمی‌کنند.

نکته دوم: معمولاً سخن از تشخیص «موضوعات خارجی» تنها درباره موضوعات صرفه و موضوعات مستنطه عرفی مطرح است نه موضوعات مستنطه شرعی. اما به نظر می‌رسد همین بحث با نتیجه ای که گرفته شد، راجع به موضوعات مستنطه شرعی نیز قابل طرح باشد.

منابع

قرآن کریم.

- اراکي، ضياء الدين، *نهاية الافكار*، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۳۶۴ ش.
- انصاری، مرتضی، *کتاب المکاسب*، تحقیق و نشر: لجنة تراث الشيخ الاعظم، قم، ۱۴۲۰.
- حکیم، سید محسن، *مستمسک العروة الوثقی*، قم، انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
- خامنه ای، علی، *رساله اجوبه استفتاءات* (ترجمه فارسی)، تهران، الهدی، ۱۳۸۱.
- خمینی، (امام) روح الله مصطفوی، *رساله توضیح المسائل محشی*، مؤسسه مطالعاتی منتظران موعود، هاتف، ۱۳۸۳.
- _____، *مناسک حج*، با حواشی مراجع تقلید، تهران، نشر مشعر، ۱۳۷۶.
- خمینی، سید مصطفی، *تحریر العروة الوثقی*، تحقیق و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸.
- _____، *خیارات*، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸.
- _____، *کتاب الطهارة*، تحقیق و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸.
- _____، *مستند تحریر الوسيلة*، تحقیق و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

۱۴۱۸.

خوانساری، احمد، *جامع المدارک*، تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۶۴ ش.

خویی، ابوالقاسم، *مستند العروة الوثقی (کتاب الصلاة)*، تألیف: مرتضی بروجردی، قم، دار العلم، ۱۳۶۸.

_____، *مصباح الأصول*، تألیف: سید محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم، مکتبه الداوری، ۱۴۱۷.

_____، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی (کتاب الطهارة)*، تألیف: علی غروی تبریزی، چاپ سوم، دار الهادی، قم، ۱۴۱۰.

رضوی، سید عباس، مرجعیت و موضوع شناسی، *مجله حوزه*، شماره ۵۶ و ۵۷. صدر، سید محمد باقر، *بحوث فی شرح العروة الوثقی*، مجمع الشهد آیت الله صدر علمی، ۱۴۰۸.

_____، *دروس فی علم الاصول*، دار الكتاب اللبنانی، بیروت، ۱۴۰۶.

صنقور، محمد، معجم الاصولی، قم، بی نا ۱۴۲۱.

طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، *العروة الوثقی*، تحقیق و نشر: مؤسسه نشر اسلامی، تعلیق: عدة من فقهاء العظام، قم، ۱۴۱۹.

علیدوست، ابوالقاسم، *فقه و عرف*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵. فاضل تونی، *الوافیه فی اصول الفقه*، تحقیق: محمد حسین رضوی، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵.

فناپی، ابوالقاسم، جایگاه موضوع شناسی در اجتهاد، *مجله نقد و نظر*، سال دوم، شماره پنجم.

فیاض، محمد اسحاق، *تعالیق مبسوطه علی العروة الوثقی*، محلاتی، بی جا، بی نا.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، *القاموس المحيط*، المؤسسة العربية، بیروت، بی تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.

مظفر، محمد رضا، *المنطق*، چاپ سوم، بی نا، نجف، ۱۳۸۸ق.

مکارم شیرازی، ناصر، *مجله نقد و نظر*، سال دوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۷۴.

_____، *بحوث فقهیه هامة*، قم، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع)، ۱۴۲۲.

_____، *تعلیقات علی العروه الوثقی*، قم، مدرسه الامام امیر المؤمنین (ع)، ۱۴۰۲.

نایینی، فوائده *الأصول*، تألیف: محمد علی کاظمی خراسانی، تعلیق: آقا ضیاء عراقی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۶.

<http://tabrizi.org/index\1.php?WVillage=boo/tanqih/1/9>.

